

## یادداشت

درباره جشن خانه سینما

## استراژی‌نان چیست؟

*امیر قادری*

هیچ وقت عمرم عضو هیچ نهاد و حزب و گروه و دسته و تیمی نبوده‌ام و برعکس؛ هیچ نهاد و حزب و صنف و گروه و دسته و تیمی هم نخوابسته که من عضو باشم. عضو خانه سینما هم نیستم، اما از ته دل و با تمام وجود دلم می‌خواهد این سینما، جشن پرخیر و برکتی داشته باشد. چرا؟! چون آبرو و نفوذ و شخصیت این جشن بین مردم، فایده‌اش به همه ما می‌رسد. این جشن اگر خوب برگزار شود، سینما را بین انبوه مخاطب‌های داشته و نداشته‌اش جا می‌اندازد. سفرهای پهن می‌شود که هر کس بهره‌ای از آن می‌برد. لقمه‌ای از آن می‌خورد. حالا هر کی که می‌خواهد داور باشد، هر کی که می‌خواهد جایزه بگیرد. اینها را همان اول کار نوشتم که بعد اگر گفتم جشن روز ملی سینما و جایزه‌هایش، هنوز اعتبار و شخصیت و نفوذ لازم و به اندازه را بین مردم به دست نیاورده است، کسی اصل نیام را زیر سؤال نبرد. هر جایزه‌ای قدرت و اعتبارش را از مخاطب‌های بالقوه‌اش می‌گیرد و سینما هنر، صنعت توده‌ها است. مخاطب‌های بالقوه فراوانی دارد که اگر بالفعل شوند و بلند شوند بیایند فیلم ببینند، سینما را خیلی خیلی بانفوذتر از سایر هنرها جلوه می‌دهد. جشن خانه سینما هم در عین حال که یک مراسم صنفی است، باید بین مخاطب‌های بالقوه‌اش هم معتبر باشد. این جشنی است که قرار است مردم را متوجه سینما کند. مثل هر مراسم دیگری، به چیزها و کسانی که اجرایش می‌کنند، قدر و اعتبار ببخشد و بالاخره این که حس رقابتی ایجاد کند و به بهترین‌های هر سال جایزه بدهد. اما ظاهراً مردم ما چندان اعتنایی به این جشن ندارند. نه فقط موقع برگزاری اش، که بعد از پخش جایزه‌ها هم کمتر کسی رغبت می‌کند پرسد: «فیلمی دیدم، اسمال جایزه بهترین موسیقی را چه جشن گرفت؟» یا حتی جایزه بهترین فیلم را. کسب جایزه در این جشن، دستمزدم چند نفر را بالاتر می‌برد؟ برنده‌ها را بین چند نفر از مردم محروم‌تر می‌کند؟ شاید بگویید که خوب این دوره‌های اول است. هنوز مانده جشن خانه سینما اسکار و یا حتی سزار بشود. اما مشکل این‌جاست که در چنین شرایطی آینده روشنی هم در کار نیست. مشکل این‌جاست که هنوز در این جشن سینما مسئله اصلی نیست. بیشتر روابط بیرونی و درونی خانه سینما با نهادها و گروه‌های دیگر شرط است. این که جایزه‌ها چطور «تقسیم» شود؛ به این یکی کارگردانی را بدهیم و به آن یکی جایزه بهترین فیلم را. این که برنده شدن فلان فیلم چقدر «حساسیت» ایجاد می‌کند. این که چند سال است به «فلانی» جایزه ن داده‌ایم، پس اسمال نوبت‌اش است. طبعاً داوری‌ها در هیچ جشنواره و جشنی، این قدر خالص نیست که هیچ عامل بیرونی و غیرسینمایی در آن دخیل نباشد، اما درباره جشن خانه سینما، در چنین اعمال نفوذا و تأثیرگذاری‌هایی خیلی بالا است. به هر حال خانه سینما مثل جشنواره فجر چنین امکانی ندارد که ده روز قبل از مرحله اعطای جوایز، برای مراسم نهایی اش تبلیغ کند و جو و اتمسفر ایجاد کند. پس باید به این اعتبار، با قدرت و شدت بیشتری از درون خودش و بالذات شکل دهد. وقتی تماشاگر نگاهی به فهرست بهترین‌های هر سال می‌اندازد و می‌بیند که مثلاً فیلمبردارانی حمید خضوعی‌ایبانه در خیلی دور، خیلی نزدیک، حتی نامزد دریافت جایزه هم نیست، حق دارد به خیلی چیزها شک کند. معیارهای ارزش‌گذاری در هنر دیگر این قدر هم نسبی نیست. این که قبل از اعلام جوایز اسکار درصد مهمی از آن را می‌شود حدس زد، خیلی هم بد نیست. این نشان می‌دهد که فاصله بین جایزه یا درک بخشی از منتقدهای آن ورآب و حتی طیف عظیمی از مردم چندان زیاد نیست و این که چنین مراسمی بعد از سال‌ها در رشته استراژی‌وی خاص خودش را یافته است. به نام برندگان جایزه بهترین فیلم و بهترین فیلمنامه در مراسم اسکار سال‌های پیش دقت کنید. هر کدام معیارهای خالص‌شان را دارند که با دیگری یکی نیست اما تا حدی دامنه و حوزه‌اش مشخص است و این اتفاقی است که در مورد جوایز خانه سینما کمتر می‌افتد. هر بار یک جور نگرش یک جور درک خاص و تماشاگر می‌ماند خیران که این بار داوران جشن کدام نوع سینما را می‌پسندند و کدام جور فیلم را ترویج می‌کنند. کم نیستند تماشاگرهایی که در آمریکا می‌نشینند ببینند اسکار کدام فیلم را تایید می‌کند، تا آنها در جهت عکس حرکت کنند و تحویل‌اش نگیرند. چون به این نتیجه رسیده‌اند که نگرش اسکاری کارشان را راه نمی‌اندازد. این که نظر من درباره فلان فیلم چیست برای خودم و خوانندگان نقدهایم مهم است، جشن باید استراژی تعیین شده خودش را داشته باشد که شاید هیچ ربطی هم به سلیقه آدم‌هایی مثل من نداشته باشد. تا آخر این یادداشت دیگر زیاد فرصت ندارم و خیلی چیزها ناگفته ماند. بخواهیم خلاصه کنیم، باید این طوری جمع‌بندی کنیم که باید بدانیم و بفهمیم که چنین جشنی قدرت‌اش را از مخاطب‌هایش (یعنی مردم) می‌گیرد و این که آبروش به استقلال و نگرش حساب شده و استراژی‌اش است. پس در کنار تبلیغات گوناگون (که اسمال جلوه‌اش را از همیشه بهتر و بیشتر می‌بینیم) باید روی به دست آوردن دیدگاه و روش خاصی تأکید داشته باشد. برای رسیدن به این استراژی‌هم، یک جور دموکراسی درون‌صنفی، قابل‌قبول‌ترین مسیر ممکن است. یعنی همان به راه انداختن آدم‌های داخل کردن آدم‌حسابی‌هایی که به نوعی در صنعت سینما دخیل‌اند. مسیری که ابوالحسن داودی و همکاران‌اش دو سه دوره قبل شروع کردند و هنوز به نتیجه‌درخوری نرسیده است. جشن خانه سینما باید به سستی برود که تهیه‌کننده‌ها با اشتیاق اسم جایزه‌هایی که فیلم‌شان از این جشن گرفته روی مواد تبلیغاتی درج کنند تا مردم تشویق به تماشای فیلم‌شان شوند و حالا که از این خبرها نیست.

# یک روایت ناگفته

شهاب اسفندیاری\*

مدتی قبل در یک همایش دانشگاهی با عنوان «موج‌های نو، سینماهای نو» در دانشگاه لیدز انگلستان شرکت کردم. این همایش را دانشجویان دکترا در رشته‌های مطالعات سینمایی، مطالعات فرهنگی و . . . برگزار کرده بودند. فرصت دیدار و آشنایی با دانشجویانی که درگیر پروژه‌های پژوهشی مشابه نگارنده بودند غنیمتی بود. ظاهراً دغدغه‌هایی چون سینمای ملی، هویت فرهنگی، جهانی‌شدن و . . . چندان هم که گمان می‌رود مهجور و فراموش شده نیست، بلکه می‌توان ادعا کرد که رو به فزونی است. به تعبیر نظریه‌پردازان مشهور جهانی‌شدن و فرهنگ نظیر رولاند رابرتسون (Roland Robertson) و جان تاملینسون (John Tomlinson) جهانی‌شدن روند شکل‌گیری و ابراز هویت‌های فرهنگی را تشدید می‌کند. در واقع جهانی‌شدن باعث می‌شود مرزها کمرنگ و دیوارها شفاف و دورها نزدیک شده و در نتیجه انسان‌ها ناگهان خود را همچوار «دیگرانی» (others) احساس کنند که با «خود» (self) آنها متفاوت‌اند. معمولاً در چنین وضعیتی است که خودآگاهی انسان نسبت به تفاوت‌هایش با دیگران فزونی می‌یابد و همین تفاوت‌ها هستند که شکل‌گیری و ابراز «هویت» (identity) را تشدید می‌کنند. بیشتر برخی نظریه‌پردازان گمان می‌کردند جهانی‌شدن صرفاً به تشدید شباهت‌ها یا همگن‌سازی فرهنگی (Homogenization) آن‌هم از نوع غربی‌سازی (westernization) بینجامد. اما ظاهراً نتیجه همیشه و همه‌جا اینگونه نبوده است. دغدغه روزافزون هویت در دنیای معاصر نشانگر چنین وضعیتی است. در همایش فوق‌الذکر نیز دانشجویانی از کشورهای مختلف عالم درباره سینمای کشورهایشان با کسوف مورد مطالعه‌شان سخن گفتند و از موج‌های نو گفتند و از بیم هالیوود، از تنگنای اقتصادی «سینماهای نو»، از جشنواره و فیلم‌هایی که نامی هم برند اما در داخل کشورهای اقبالی بدان‌ها تاز می‌شود و موج‌های نوبی که نیامده و می‌روند و . . . سؤال‌ها و نگرانی‌ها نسبتاً مشابه بود. دغدغه هویت هویدا بود اگرچه هویت‌ها متفاوت بود. پروفیسور جفری نوتل اسمیت (Geoffrey Noel Smith) گردآورنده صاحب‌نام کتاب تاریخ سینمای جهان آکسفورد، سخنران کلیدی این همایش بود. سخنرانی او با عنوان «معنای موج نو» مرور نقادانه بر سینمای دهه شصت میلادی بود. سخنرانی او با جمله بسیار جالبی شروع شد: به باور او دهه شصت یک دهه منحصر به فرد در تاریخ سینما و خصوصاً تاریخ موج نو است. از نظر او «انقلاب موج نو» در شرایطی به وجود آمد که فیلمسازان موج نو همه امید داشتند که «سیستم» (نظام سرمایه‌داری) قابل سرنگونی و شکست است. اما به گفته او پس از این دهه دیگر هیچ‌گاه چنان امید و شوری در کار نبود که «موج نوبی» بیافریند. در حین پذیرایی گفت‌وگوی مختصری با او داشتم. از آن انگلیسی‌های اصیل و زبند بود؛ از آشنایی‌اش با سینمای ایران پرسیدم. گفت فیلم‌های قدیمی‌تر کبیراستمی و مصلحانم را دیده‌ام چندان پیگیری سینمای ایران نبوده است. برآیم جالب بود که در این میان فقط به فیلم زیر نور ماه (رضا میرکریمی) اشاره و از آن تعریف کرد. از او پرسیدم خیر دارد کتابش در ایران به فارسی ترجمه شده‌است؟ با تعجب پاسخ منفی داد و زندانه گفت: من پولم (حق مولف) را می‌خواهم! گفتم متأسفانه گفتن می‌شود که نیست و جهت آبروداری اضافه کردم که این آمریکایی‌ها تا حالا با عضویت ما در سازمان تجارت جهانی مخالفت می‌کردند، شاید مشکل از آنجا باشد. (واقعاً نمی‌دانستم این دو به هم ربط دارد یا نه!) اما او زرنگ‌تر از این حرف‌ها بود. گفت: من از روم به دادگاه شریعت اسلامی شایکتم! البته به او نگفتم که ناشر کتابش در ایران یک ناشر دولتی (بنیاد فارابی) است، گفتم شاید او هم به فکر بیفتد یک کتیبه ایرانی از موزه شیکاگو به جای حق تألیفش مطالبه کند. پرسیدم آیا تاکنون به جشنواره فجر دعوت شده‌است؟ باز هم پاسخش منفی بود. با خود گفتم ای کاش در کنار دعوت از دل‌ال‌هایی که کارشان انتخاب‌بندی برای تزبین ایران‌ها است جشنواره‌های خارجی است، برخی صاحب‌نظران چون نوتل اسمیت هم به جشنواره فجر دعوت می‌شدند، حداقل در ازای حق تألیفشان!

اما نکته کلیدی صحبتش درباره سینمای ایران موضوع دیگری بود. او گفت: مسئله بسیار اساسی و پیچیده برای ما وقتی فیلم‌های ایرانی را تماشا می‌کنیم این است که نمی‌توانیم باور کنیم این فیلم‌ها در ایران و تحت یک حکومت اسلامی و ایدئولوژیک ساخته شده‌اند. اصلاً گویی که این فیلم‌ها در یک کشور دموکراتیک و آزاد ساخته شده باشند. این فیلم‌ها اصلاً با آن تصویر و حکومت مذهبی داریم همخوان نیست.

اینکه در داخل ایران این سخن نوتل اسمیت تمجید و تحسین سینمای ایران محسوب شود یا اشکال و عیب‌ان فلان‌بماند! اما از نگاه خارجی، تحلیل این گفته او به همراه برخی شواهد دیگر که کمتر در داخل بازگو شده است شاید بتواند روشنگر برخی جنبه‌های نادیده از تأثیر غیرمستقیم فیلم‌های ایرانی در خارج کشور باشد. مشکل



چهره‌های فکری و فرهنگی ضداستعماری و ضدسرمایه داری آمریکایی بوده‌اند، قطعاً نمی‌توانیم ادعا کنیم از عوامل استکبار و استعمار هستند. سه نمونه که شخصاً با آنها مواجه شدم را مثال می‌زنم.
۱- همه‌با مواضع سیاسی و رادیکال‌ژان لوک‌گدار فیلمساز شهیر فرانسوی آشنا هستند. او از معدود «موج‌نوی‌ها» است که به اصطلاح جذب و مستحیل در «سیستم» نشد. اعتبار سینمایی او هم که دیگر قابل تردید نیست تا آنجا نظریه‌پردازِی چون دیوید برول سینمای‌گذار را سینمایی جدای از همه سبک‌ها و ژانرها قلمداد می‌کند. وقتی گدار (ظاهراً در ویژه‌نامه کایه دو سینما درباره کبیراستمی) می‌گوید: «سینما با گریفیث شروع شد و با کبیراستمی تمام شد» درباره این نظر او چه می‌توان پنداشت؟ یک تعارف؟ یک شوخی؟ یک اغراق؟ شخصیت‌گذار مانع از آن است که به این سادگی درباره او قضاوت کنیم. من البته به شخصه برای کبیراستمی بیشتر از آن رو احترام قائل‌ام که او حداقل با خودش صادق است، اصل است، ضمناً سیاسی کار و کلاً کاسب‌مآب هم نیست. اگرچه سواش و فهم سیاسی فوق‌العاده‌ای دارد. (اگر از من دارید نامه‌شگفت‌انگیز او خطاب به دکتر احمدی‌نژادبا عنوان «تو را بیشتر دوست دارم» که قبل از انتخابات مرحله دوم منتشر شد را بخوانید تا بدانید چگونه خود را یک سر و گردن فراتر از هنرمندان و پیش‌فکرانی قرار داد که طی اقدامی تاریخی رسیح‌وار به حمایت از آقای هاشمی‌رفسنجانی شناختند!) البته برخی معتقدند کبیراستمی بعد از طعم گیلاس، با کبیراستمی قبل از طعم گیلاس متفاوت است. دکتر حمید دباشی استاد برجسته دانشگاه کلمبیا و نویسنده یکی از معدود کتاب‌های قابل‌اعتنا درباره سینمای ایران به زبان انگلیسی، از چنین دیدگاهی منتقد کبیراستمی است. البته توقع بسیار بزرگی است که بخواهیم کسی قبل و بعد از نخل طلا با یک تعبیری نکند. بعضی‌ها می‌گویند کبیراستمی کن‌فیکون می‌شوند!

۱- ادوارد سعید را نیز همه می‌شناسند. او روشنفکری سکولار، اما به شدت منتقد تفکرات مدرن اروپا-محور (Eurocentric) و بسیاری از بنیان‌های تفکر مدرن خصوصاً نگرش غرب به شرق را مورد نقد شدید قرار داد و بلکه دگرگون ساخت. امروز اندیشه‌های انتقادی او و هم‌فکرانش مثل هومی بابا و اسپوک و . . . تحت عنوان اندیشه‌های پساستعماری (postcolonialism) هم ردیف پست‌مدرنیسم در دانشگاه‌های غربی در مقطع فوق‌لیسانس و دکترا تدریس می‌شود. از نظر سیاسی هم که به یاد داریم ادوارد سعیده به عنوان یک فلسطینی تا آخر عمر با توافق اسلو و به رسمیت شناختن اسرائیل مخالفت می‌بود. از آنجگاه که در ایران برخی روشنفکران سیاستمداران با شعار «نباید فلسطینی‌تر از فلسطینی‌ها شویم» زمزمه به رسمیت شناختن اسرائیل را سر داده بودند! پس حداقل برجسب مدعی شد و او اینکه در مجموع حتی تصویری که این فیلم‌های جشنواره‌ای از ایران در خارج از کشور ارائه می‌دهند از تفکر پستی که رسانه‌های غربی از ایران ارائه می‌دهند بسیار بهتر است. طبیعی است که مثلاً ایرانیان خارج از کشور که شناخت قبلی و شخصی درباره ایران دارند برخی از این فیلم‌ها را نپسندند، اما وضعیت درباره شهروندان غربی اینگونه نیست. به گمانم به‌جای تداوم برخی عداوت‌های کهنه و بدبختی‌های بی‌حاصل و سیاه‌نامی و تحقیر سینمای ایران نزد بزرگان و مردم که متأسفانه در رسانه ملی هم باب شده است، وقت آن است که «همه» سینمای ایران را- با همه نقاط ضعف و قوتش- به رسمیت بشناسند، آن را باور کنند و بدان بدهند. به نظر حکمت و پیام اصلی آن دیدار ۳ساعته رهبر انقلاب با کارگردانانی از همه طیف‌ها و دیدگاه‌ها همین بود. تا این تغییر نگاه رخ ندهد و وضع موجود شناخته نشود، سینمای ایران هرگز امکان آن را نخواهد یافت که گاه‌های بلندتر و پرافتخارتر و عزتمندانه‌تری در عرصه فرهنگ و هنر داخلی و جهانی بردارد و به وضع مطلوب نائل شود.



صهیونیسم و . . . به او نمی‌خورد! او سینمای ایران را اینگونه توصیف می‌کند: «یکی از خارق‌العاده‌ترین جریان‌های هنری و اجتماعی زمانه ما.» (به نقل از روی جلد کتاب Close up نوشته حمید دباشی درباره سینمای ایران). آیا می‌توان چنین اظهار نظری را هم ناشی از سیاه‌نمایی فیلم‌های جشنواره‌ای تلقی کرد؟ آیا ادوارد سعید که خود از منتقدان تصویر سیاهی‌است که رسانه‌های غربی از دنیای اسلام و حتی انقلاب ایران ارائه می‌دهند می‌تواند طرفدار سیاه‌نمایی فیلم‌های ایرانی باشد؟

۲- پروفیسور فردریک جیمسون (Fredric Jameson)نه تنها از آراوژه‌ترین نظریه‌پردازان فرهنگ و هنر در آمریکا شناخته می‌شود، بلکه شهرت جهانی او بیشتر به خاطر مواضع چپ‌گرایانه قاطع و نظریه‌های فرهنگی‌شد سرمایه‌داری او است. دانشگاه دوک (Duke) در شهر دورهام ظاهراً یکی از پایگاه‌های آکادمیک جریان فکری- فرهنگی چپ در آمریکا است که جیمسون و هم‌فکرانش آنجا به تدریس و تحقیق مشغولند. چندی قبل، از جیمسون جهت ترجمه یکی از مقالاتش درباره جهانی‌شدن کسب اجازه کردم که او ضمن استقبال از این موضوع سواش و فهم سیاسی فوق‌العاده‌ای درباره سینمای ایران نوشتم برای او بفرستم. می‌دانستم او علاقمند سینمای ملل مختلف است. اما اخیراً اصحابه‌ای از او یاقتم مربوط به سال ۲۰۰۳ که در آن اظهار نظری شگفت‌انگیز- و این بار واقعاً غرورانگیز!- درباره سینمای ایران کرده بود. جیمسون در این گفت‌وگو پس از اظهار نظر درباره سینمای چند کشور مختلف می‌گوید:

«امروز سینمای ایران- با فاصله‌ای بسیار از دیگران-جذاب‌ترین سینماها است و خوشبختانه ما امکان دیدن این فیلم‌ها را در آمریکا داریم. البته من شنیده‌ام که سینمای ایران بسیار وسیع‌تر از آن تعداد فیلم‌هایی است که ما در اینجا موفق به دیدن آن می‌شویم. . . اما ظاهراً سهم متعادلی از بهترین فیلم‌های ایرانی به دست ما می‌رسد.»

او در ادامه می‌گوید اگر سینمای ایران می‌تواند چند نام بزرگ داشته باشد این موضوع بیش از آنکه یک سینمای فعال بازمی‌گردد که از نظر او هالیوود موجودیت بزرگ این قبیله سینماها را در کشورهای مختلف مورد تهدید قرار می‌دهد و این گونه‌خلاقیت و نوآوری هنری و سینمایی در سطح جهان رو به زوال خواهد رفت.

به نظر من این دست اظهارنظرها نشان می‌دهد نمی‌توان صرفاً اغراض سیاسی و یا سیاه‌نمای از دلیل حضور یا موفقیت بین‌المللی سینمای ایران قلمداد کرد. حتی آنهایی که ارزش‌های فرهنگی- هنری فیلم‌های ایرانی را نادیده می‌انگارند نمی‌توانند این واقعیت را نفی کنند که این فیلم‌ها آتسوزن مرزها و در نگرش اقشار فریخته، دانشگاهی و متفکران و اندیشمندان غربی کارکردی داشته باشند که شاید هیچ‌ایز او رسانه داخلی دیگری قادر بدان نباشد. البته نمی‌توان مدعی شد تصویری که همه این فیلم‌ها از ایران ارائه کرده و می‌کنند تصویر شایسته و مطلوبی است. لیکن علل پیچیده و مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و همچنین سوءتدبیرها و سوءبرخوردهایی که در مجموع مؤثر در شکل‌گیری چنین نگرش‌هایی در برخی از فیلمسازان شده را نیز باید مدنظر قرار داد. به تعبیر رهبر انقلاب در حوزه فرهنگ خیلی‌ها مسئولیت دارند و نباید صرفاً هنرمند را متهم و مقصر شناخت. با همه این اوصاف یک نکته را اما می‌توان

مدعی شد و او اینکه در مجموع حتی تصویری که این فیلم‌های جشنواره‌ای از ایران در خارج از کشور ارائه می‌دهند از تفکر پستی که رسانه‌های غربی از ایران ارائه می‌دهند بسیار بهتر است. طبیعی است که مثلاً ایرانیان خارج از کشور که شناخت قبلی و شخصی درباره ایران دارند برخی از این فیلم‌ها را نپسندند، اما وضعیت درباره شهروندان غربی اینگونه نیست. به گمانم به‌جای تداوم برخی عداوت‌های کهنه و بدبختی‌های بی‌حاصل و سیاه‌نامی و تحقیر سینمای ایران نزد بزرگان و مردم که متأسفانه در رسانه ملی هم باب شده است، وقت آن است که «همه» سینمای ایران را- با همه نقاط ضعف و قوتش- به رسمیت بشناسند، آن را باور کنند و بدان بدهند. به نظر حکمت و پیام اصلی آن دیدار ۳ساعته رهبر انقلاب با کارگردانانی از همه طیف‌ها و دیدگاه‌ها همین بود. تا این تغییر نگاه رخ ندهد و وضع موجود شناخته نشود، سینمای ایران هرگز امکان آن را نخواهد یافت که گاه‌های بلندتر و پرافتخارتر و عزتمندانه‌تری در عرصه فرهنگ و هنر داخلی و جهانی بردارد و به وضع مطلوب نائل شود.

\*دانشجوی دکتری‌انظر به انتقادی و مطالعات فرهنگی- دانشگاه نایتینگهام انگلستان

دوشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۸۵

## خبرها

## کارگردان‌های جدید در پروژه فرش

سینمای ما: پس از ساخت چند فیلم کوتاه از پروژه بزرگ و ملی «فرش ایرانی» خبر می‌رسد که فیلمسازان دیگری هم به این پروژه اضافه شده‌اند و قرار است درباره فرش فیلم بسازند.
تهمینه میلانی، احمدرضا درویش، ناصر تقوایی، شهریار بحرانی و بهمن فرمان‌آرا پنج کارگردان اضافه شده به این مجموعه هستند. اما از فیلم‌های قبلی این مجموعه فیلمبرداری فیلم بهروز افخمی همچنان در حال انجام است و فرخ مجیدی فیلمبرداری هم به آلمان و فرانسه رفته تا تصاویری برای ساخت این فیلم بگیرد.
افخمی نیز قرار است برای فیلمبرداری بخش‌هایی از فیلم به اسپانیا برود.
تصویربرداری فیلم مجتبی‌راعی با عنوان «فرمایش آقا سیدرضا زنجانی» به پایان رسیده و در مرحله تدوین است.
نورالدین زرین کلک هم ساخت انیمیشن شاعرانه را درباره قالی ایرانی شروع کرده است. مستندرخشان بنی‌اعتماد درباره فرش ایرانی توسط نیما حسندوست در حال تدوین است.
بنی‌اعتماد فیلمبرداری بخش‌های اصلی فیلم خود را با عنوان «مشترک مورد نظر دو دسترس نمی‌باشد» اوایل خرداد در اصفهان به پایان رساند. بهرام پضایی هم مشغول تدوین فیلم مستند خوددرباره فرش با عنوان «قالی سخنگو» است.
فیلم سیف‌الله‌داد این روزها در مرحله پیش‌تولید است و فیلمبرداری آن در روزهای آینده آغاز می‌شود.
فیلمبرداری تمامی صحنه‌های این فیلم در تهران و در بازار فرش تهران انجام می‌شود.
محمد داوودی فیلمبردار این فیلم است و احتمالاً بازیگران حرفه‌ای در این پروژه حضور خواهند داشت.
فیلم کوتاه «فرش و فرشته» به کارگردانی داریوش مهرجویی نیز در مرحله تنظیم جلوه‌های ویژه کامپیوتری است.
تصویربرداری این فیلم را هم محمود کلاری بر عهده داشته است.
عباس کیارستمی هم فیلمبرداری فیلم کوتاه خودرا در این زمینه به پایان رساند.
پس از فیلمبرداری بخش دیگری از آن‌که‌به‌تازگی در سعیدآباد فیلمبرداری شد، فیلم هم اکنون در مرحله تدوین قرار دارد.
فیلم مستند مجید مجیدی درباره فرش ایرانی توسط محمدرضادایک در مرحله صداگذاری قرار دارد. این فیلم فعلاً «مستجدی‌هایی دهه به دوست» نام دارد و محمد داوودی فیلمبردار آن بوده‌است. خسرو سبیلی نیز با به پایان رسیدن مراحل تدوین و تصویربرداری فیلم کوتاه «فرش ترکمن» آن آماده‌نمایش کرده‌است.
کمال تبریزی هم فیلمبرداری فیلم خود را با نام «فرش زمین» به اتمام رسانده و هم‌اکنون مشغول تدوین آن است.
فیلم‌های رضا میرکریمی و محمدرضا هنرمند در مرحله تحقیق قرار دارند و در روزهای آینده فیلمبرداری فیلم هنرمند آغاز می‌شود.

## فیلم جدید سیروس الوند با فیلمنامه محمدعلی سجادی

آنا: سیروس الوند تازه‌ترین فیلم خود را براساس داستانی از محمدعلی سجادی خواهد ساخت. این کارگردان سینما درباره ساخت این فیلم گفت: «محمدعلی سجادی صحنه‌ای را به من داد و تصمیم گرفتم که فیلمنامه‌ای براساس آن بنویسم که هم اکنون مشغول نگارش آن هستم. «وی تأکید کرد که پس از اتمام فیلمنامه بلافاصله کار را کلید خواهم زد. براساس این گزارش سیروس الوند به تازگی ساخت آخرین فیلم خود را با عنوان تله به پایان برده که گفته می‌شود در بعدظرف به نمایش درخواهد آمد. مدتی پیش در خبرها آمده بود که الوند مشغول نوشتن فیلمنامه‌ای به نام «خاتون» است.

## فعالیت‌های جدید ابوالحسن داوودی

ابوالحسن داوودی کارگردان سینمای ایران پس از ساخت فیلم موفق تقاطع، دو فیلمنامه تازه که در مرحله نگارش دارد که یکی از آنها را آغاز کند. فیلمنامه «باخت پنهان» با مضمونی اجتماعی و براساس فیلمنامه‌ای با عنوان «لاک‌پشت‌ها» است که براساس طرحی از رضا میرکریمی نوشته شده و میرکریمی علاقه‌مند است که داوودی آن را بسازد. لاک‌پشت‌ها موضوع و فضای ملی دارد و پروژه سنگین و سختی است. طبق آخرین اخبار فیلم‌های «باخت پنهان» و «هرا بیوس» (مجتبی‌راعی) فیلم‌های جدید سینمای ایران هستند که مانند فیلم‌های رسول ملاقلی‌پور و رخشان بنی‌اعتماد با مشارکت سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران تولید می‌شوند.

## ادامه از صفحه ۱۵

■ این مسئله‌زم آوردن جشن به متن جامعه است.
بله، یکی از کارهای متفاوت دیگر اسامیل این است که جوایز یک سینماگر اهدا نمی‌کند. بلکه یک نخبه اجتماعی دیگر او را همراهی می‌کند. مثل یک جراح یا ورزشکار یا قهرمان ملی . . . در واقع پیوند سینما و جامعه به شکلی نمادین در اجرای مراسم هم لحاظ شده‌است. بالاخره اگر ما فیلم می‌سازیم به همه افراد جامعه مربوط می‌شود و باید در جشن سینما هم همه افراد جامعه حاضر باشند و نباید فقط یک سری سینماگر به خود جایزه دهند.
■ در این گونه مواقع معمولاً افراد زیادی وجود دارند که دوست دارند جشن را دنبال کنند و در آن حضور داشته باشند. برای یک علاقه‌مند چه راه‌هایی برای دنبال کردن جشن پیشنهاد می‌دهید؟
ما باید اصول بازی را یاد بگیریم. در تمام دنیا این گونه جشن‌ها در یک سالن بسته با تعداد حضاران معدودی برگزار می‌شود اما در عوض با تمهیداتی مانند پخش مستقیم و اینترنتی میلیون‌ها نفر را درگیر می‌کنند. ما حداکثر تلاشمان را می‌کنیم تا امکان پخش مستقیم مراسم را فراهم کنیم. غیر از آن، نوار ویدئویی و سی‌دی را بعد از جشن می‌توانند بخرند و تماشا کنند. امیدواریم سینما زنده باشد و رونق داشته باشد و آرام طی طریق کند و طی این جشن‌ها بتوانیم به هدف برسیم.